

به نام خدا

بازنگری در مقوله ی نفس

بازتعریفی از مفهوم «نفس» با توجه

به آیات قرآن و مبانی زیست شناختی

مؤلف :

کریم نافعى فرد

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۴۰۱

سرشناسه: نافع‌ی فرد، کریم، ۱۳۳۱ -
عنوان و نام پدیدآور: بازنگری در مقوله‌ی نفس: بازتعریفی از مفهوم «نفس» با
توجه به آیات قرآن و مبانی زیست‌شناختی / مولف کریم نافع‌ی فرد.
مشخصات نشر: ارسطو (سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۶۷ ص. شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۳۹-۰۳۵-۷
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص ۶۶.
عنوان دیگر: بازتعریفی از مفهوم «نفس» با توجه به آیات قرآن و مبانی زیست
شناختی.
رده‌بندی کنگره: BP۲۱۶/۵
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۰۹۰۸۲۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

نام کتاب: بازنگری در مقوله‌ی نفس (بازتعریفی از مفهوم «نفس» با توجه به آیات
قرآن و مبانی زیست‌شناختی)
مولف: کریم نافع‌ی فرد.
ناشر: ارسطو (سامانه اطلاع‌رسانی چاپ و نشر ایران)
صفحه‌آرایی، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۱ خورشیدی
چاپ: زبرجد
قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir

فهرست مطالب

۵.....	پیشگفتار.....
۷.....	تأملاتی در باره نفس.....
۱۲.....	نفس از دیدگاه قرآن.....
۱۶.....	نفس از دیدگاه فلاسفه یونان.....
۲۰.....	نفس از دیدگاه فلاسفه اسلام.....
۳۱.....	نفس از دیدگاه متکلمان.....
۳۷.....	نفس از دیدگاه عرفا و متصوفه.....
۴۰.....	تأملاتی در باره نفس.....
۴۳.....	کالبدشناسی مغز انسان.....
۶۰.....	نتیجه گیری.....
۶۵.....	پانویس.....
۶۷.....	منابع و مأخذ.....

پیشگفتار

موضوع بخش حاضر چنانچه از عنوان آن مشهود است، تحقیق پیرامون ماهیت «نفس» است. بر خواننده فرض است قبل از مطالعه بخش پیش رو، مقاله «روح» را مطالعه نماید. زیرا مطالب این دو بخش با یکدیگر مرتبط بوده، و مطالعه بخش نخست درک مطالب بخش حاضر را آسان تر خواهد نمود. در مقاله مربوط به «روح» نکاتی مطرح شده بود که به اهم آنها اشاره خواهیم داشت:

- روح و نفس دو مقوله جدا از هم می‌باشند.
- روح جوهری مجرد است، اما نفس از نظر ما غیر مجرد می‌باشد.
- روح به واسطه اصل تجرد، کثرت پذیر نیست، اما نفس به واسطه عدم تجرد کثرت می‌پذیرد.
- روح به واسطه اصل تجرد، تعدد پذیر نیست، اما نفس به تعداد انسان‌های روی زمین تعدد برمی‌دارد.
- روح در قرآن به صورت اسم جمع نیامده، و همین امر دال بر عدم کثرت پذیری و تعددگرائی آن است، در حالی که نفس در قرآن مکرراً به صورت مفرد و جمع آمده است.
- به واسطه تجرد، پلیدی و پلشتی در روح راه ندارد، اما در مورد نفس این طور نیست، چنانچه در قرآن یاد شده، چگونگی آن به اختیار انسان می‌باشد.^۱
- مراد از روح عنوان شده در قرآن، همان روح القدس یا روح الامین، رسول وحی می‌باشد.
- مواردی که یاد شد، وجوه افتراق میان دو مقوله روح و نفس بود که در مبحث پیشین بدان پرداختیم. در خلال مطالب پیشین گفته شد یکی از عمده دلائلی

که موجب گردیده شناخت روح یا نفس تا حدود زیادی در پس پرده ابهام بماند، همانا یکی انگاشتن این دو مقوله بوده است.

به عبارتی دیگر، چون عموم صاحب نظران این دو مقوله را یکی پنداشته، و بالتبع در تعاریف خود، هر آنچه را که مربوط به روح بوده به نفس، و هر آنچه را نیز مربوط به نفس بوده به روح، منتسب نموده‌اند، همین امر موجب گردیده تا حدود زیادی از اصل موضوع دور شوند، و نتوانند کاملاً ابهامات موجود در قضیه را برطرف سازند.

به هر تقدیر در مطالب مربوط به روح، معلوم شد نفس و روح دو مقوله متفاوت با هم هستند، و این که ماهیت روح چیست؟ تا آنجا که بضاعت نگارنده اجازه می‌داد، در باره آن بررسی و تحلیل به عمل آمد. آنچه در بخش حاضر در صدد تبیین و توضیح آن هستیم، تحقیق پیرامون ماهیت نفس است.

چنانچه پیش از این نیز یاد شد، مطالبی که عنوان خواهد شد در حکم نظریه بوده و چه بسا خالی از اشکال نیز نباشد. به هر تقدیر بر خواننده فرض است پس از مطالعه نوشتار، خود نیز در اطراف موضوعات عنوان شده تحقیق نموده و پس از معلوم شدن صحت و سقم قضایا، بدانها استناد نماید.

کریم نافی فرد

۱۳۹۳ خورشیدی، ۲۰۱۴ میلادی

تأملاتی در باره نفس

مؤلف محترم کتاب: «قاموس قرآن» در تعریف نفس مطالبی جالب توجه عنوان نموده که عیناً برای خواننده ذکر می شود. وی گوید:
" ... نفس در قرآن به چند معنی بکار رفته، از جمله:

۱- روح. در مضمون آیه: «... یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی.»^۲
چون برای روح مرگ نیست، لذا یا باید در «موتها» مضاف مقدر کرد، و یا به مجاز عقلی قائل شد. یعنی بگوئیم: «حین موت ابدانها». ایضاً در «والتی لم تمت». باید گفت: «والتی لم تمت بدنها». یعنی: خدا ارواح را در حین موت از ابدان می گیرد، و روحی را که بدنش نمرده، در وقت خواب قبض می کند. آنگاه روحی را که در خواب گرفته، اگر مرگ را بر صاحب آن نوشته باشد، نگاه می دارد و دیگری را که هنوز مرگش فرا نرسیده، تا وقتی که معین شده، به بدنش باز پس می فرستد.

۲- ذات و شخص. در مضمون آیه ای که فرموده: «واتقوا یوماً لاتجزی نفس عن نفس شیئاً»^۳ یعنی: بترسید از روزی که کسی از کسی کفایت نمی کند.

۳- در آیاتی نظیر: «و ما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی.»^۴ «و نفس و ما سویها. فالهمها فجورها و تقویها.»^۵

می توان گفت منظور تمايلات نفسانی و خواهش های وجود انسان و غرائز او است، که با اختیاری که انسان دارد می تواند آنها را در مسیر حق یا باطل قرار دهد. این که در ادامه فرموده: «قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها.»^۶ گواهی بر این مدعا است.

۴- با توجه به مضمون آیه: «لا اقسام بالنفس اللوامة»^۷ می توان گفت که مراد

وجدان و درک آدمی است. نیز در مضمون آیاتی از جمله: «و نهی النفس عن الهوی». ^۸ که همان معنی استشمام می شود. هم چنین است در مضمون آیه: «فطوعت له نفسه قتل اخیه». ^۹

۵- قلوب و باطن: «واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفه». ^{۱۰} «و تخفی فی نفسک ما ا... میدیه». ^{۱۱} «فاسرها یوسف فی نفسه». ^{۱۲} «فاوجس فی نفسه خیفه موسی». ^{۱۳} «ربکم اعلم بما فی نفوسکم». ^{۱۴}

مراد از نفس و نفوس در آیات فوق، باید قلوب و باطن انسانها باشد، زیرا آیاتی هست که در آنها به جای نفوس، قلوب ذکر شده، مانند: «ربکم اعلم بما فی نفوسکم». ^{۱۵} «وا... یعلم ما فی قلوبکم». ^{۱۶}

۶- با توجه به مضمون آیه: «یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجلاً کثیراً و نساء». ^{۱۷} و با توجه به آیات (۹۸) سوره انعام، (۱۸۹) سوره اعراف، و (۶) سوره زمر، می توان گفت مراد از نفس در آیات مزبور انسان نخستین است...". ^{۱۸}

همو در بخش دیگری از کتاب یادشده تحت عنوان «قلب» مطالبی را ذکر نموده که طرح آنها خالی از فایده نخواهد بود. وی عنوان نموده:

"... قلب همان عضو معروف در بدن و تنظیم کننده و جریان دهنده خون می باشد که در سینه قرار گرفته است. قرآن مجید به قلب خیلی تکیه کرده، و اموری را بدان نسبت می دهد که بیشتر یا همه آنها را امروزه به مغز نسبت می دهند.

اینک به برخی از امور مزبور اشاره می کنیم:

۱- قلب غلیظ می شود، و از سنگ سخت تر می گردد. «ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولک». ^{۱۹} «ثم قست قلوبکم من بعد ذلك فهي کالحجارة او اشد قسوة». ^{۲۰}

۲- قلب مریض می شود. نه تنها از نظر طبیعی بلکه از نظر عدم استقرار ایمان و وجود هواهای شیطانی در آن. «فیطمع الذی فی قلبه مرض». ^{۲۱} «فی قلوبهم مرض فزادهم ا... مرضاً». ^{۲۲}

۳- قلب بر اثر اعمال بد زنگ می زند، و تیره می شود. «کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون» ^{۲۳} نه، بلکه اعمال شان بر قلوب شان زنگ نهاده است.

- ۴- بر قلب مهر زده می شود و چیزی نمی فهمد. «ختم ا... علی قلوبهم». ^{۲۴}
 «کذلک یطبع ا... علی قلوب الکافرین». ^{۲۵}
- ۵- قلب محل ترس و خوف است. «سنلقى فی قلوب الذین کفروا الرعب». ^{۲۶}
 «قلوب یومئذ واجفة». ^{۲۷}
- ۶- قلب گناهکار می شود. «و من یکتّمها فانه آثم قلبه». ^{۲۸} «ان تتوبا الی ا...
 فقد صغت قلوبکم». ^{۲۹} «ولکن یأخذکم بما کسبت قلوبکم». ^{۳۰}
- ۷- قلب می فهمد، یعنی ابزار فهم مسایل است و نمی فهمد، در شرایطی که
 گرفتار جهل شود. قلب محل عقیده و مخزن نگاهداری علوم است. «لهم قلوب
 لا یفقهون بها». ^{۳۱} «ولیمحص ما فی قلوبکم». ^{۳۲} تا شما را به واسطه آنچه که در
 قلوبتان است، امتحان کند. «ان یعلم ا... فی قلوبکم خیراً یؤتکم خیراً مما اخذ
 منکم». ^{۳۳} «ولکن ما تعدمت قلوبکم». ^{۳۴} «وا... یعلم ما فی قلوبکم». ^{۳۵} «ولما
 یدخل الایمان فی قلوبکم». ^{۳۶} «کتب فی قلوبهم الایمان». ^{۳۷}
- ۸- قلب مخزن رأفت، رحمت، اطمینان و سکینه است. «وجعلنا فی قلوب
 الذین اتبعوه رأفة و رحمة». ^{۳۸} «الامن اتی ا... بقلب سلیم». ^{۳۹} «ولکن لیطمئن
 قلبی». ^{۴۰} «الا بذکرا... تطمئن القلوب». ^{۴۱} «هو الذی انزل السکینة فی قلوب
 المؤمنین». ^{۴۲}
- ۹- در آیات مربوط به «صدر» مثل: «الم نشرح لک صدرک». ^{۴۳} «فمن یردا...
 ان یردیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاً». ^{۴۴}
 گفتیم مراد از صدر در آنها قلب است و به اعتبار آن که قلب در سینه است، بنا
 به ملاحظه حال و محل صدر آمده است. به طوری که آیات نشان می دهد، قرآن
 بر قلب تکیه ای عجیب کرده، و منشأ خیر و شر را همان دانسته است. چنانچه در
 باره اهل ایمان نیز فرموده: «کتب فی قلوبهم الایمان». ^{۴۵} «اذا ذکرنا... وجلت
 قلوبهم». ^{۴۶}
- منافقان و نظیر آنان را مریض القلب، و کفار را مختوم القلب خطاب کرده
 است. در این صورت باید دید مراد از قلب چه می تواند باشد؟ آیا مراد از قلب
 همان غده صنوبری شکل است که در سینه قرار دارد، و عمل پمپاژ خون را
 انجام می دهد؟ یا قبول فرض بالا، آیا می تواند ظرف آن همه حقائق یاد شده

باشد؟ ممکن است بگوئیم: نه! زیرا وظیفه این عضو جریان دادن خون در بدن است، و اموری که گفته شد مربوط به مغز می باشد.

ممکن است بگوئیم مراد از قلب در قرآن، عقل یا نفس و روح است که ظرف و حامل امور یاد شده می باشد. اما بایستی گفت آیه زیر حاکی از همان عضو یاد شده است: «افلّم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور».^{۴۷}

در این آیه موضع قلوب که سینه ها است معین گردیده و مضمون آن این است که: قلب هائی که در سینه ها جای دارند کور می شوند. به همین ترتیب است در آیاتی که به جای قلب، «صدر» و «صدور» آمده از جمله: «من شرح بالکفر صدرا».^{۴۸} «فلا یکن فی صدرک حرج منه».^{۴۹} «ان... علیم بذات الصدور».^{۵۰} «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم».^{۵۱}

شکی نمی ماند در این که مراد از صدر و صدور، قلب است و به لحاظ حال و محل، صدر و صدور آمده، وگرنه سینه محل علم، خوف و غیر آن نیست. ناگفته نماند برای روشن شدن مطلب، لازم است الفاظ قلب، نفس، صدر و فواد را که در قرآن آمده با هم مقایسه کنیم. برای مثال یک جا فرموده: «و... یعلم ما فی قلوبکم».^{۵۲} در جای دیگر فرموده: «ربکم اعلم بما فی نفوسکم».^{۵۳} باز در موضعی دیگر آورده: «اولیس... باعلم بما فی صدور العالمین».^{۵۴}

از این نمونه ها پی می بریم که قلوب، صدور و نفوس یک چیز هستند. بیشتر معلومات و دانسته های انسان از راه چشم و گوش است. دیدن و شنیدن ابتدا توسط مغز انجام می شود و سپس قلب تحت تأثیر قرار می گیرد.

برای مثال، اول مظلومی را می بینیم، و یا وصف حال او را می شنویم، پس از آن در قلب خود احساس ناراحتی می کنیم. به جرأت می توان گفت که مغز وسیله ای برای رساندن اشیاء به قلب است، و حل و فصل آنها در مرحله بعد توسط قلب انجام می پذیرد. به هر تقدیر، مراد از قلب در قرآن چند چیز می تواند باشد:

الف- ممکن است مراد از قلب، قلب معمولی باشد، که در آن صورت محل تمامی اموری که قرآن فرموده نیز همانجا خواهد بود. به عبارتی دیگر، می توان گفت که هر چیزی ابتدا به وسیله چشم، گوش و حواس دیگر به مغز وارد